

## چند نکته درباره دو مقاله

این نوشتار دو بخش دارد و هر یک مربوط به مقاله‌ای است که به ترتیب به آنها می‌پردازم.

۱. در شماره ۱۳۰-۱۲۹ از سال دوازدهم اطلاعات سیاسی و اقتصادی (خرداد - تیر ۱۳۷۷) مقاله‌ای از جناب آقای دکتر ایرج وامقی چاپ شده بود تحت عنوان «سیاست مذهبی دولت ساسانی در برخورد با روم شرقی» که چند نکته درباره آن را نیازمند ایضاح یافتم:

الف. در زیر نویس شماره ۵ آمده که مرحوم سعید نفیسی در کتابش مسیحیت در ایران عقاید و آرای ضدونقیض فراوان دارد از جمله درباره اشکانیان در ص ۳۰ نوشته است: «نخست به مذهب ارباب انواع یونانیان معتقد بوده‌اند و سپس دین زرتشت را اختیار و تبلیغ کرده‌اند و چنان می‌نماید که در هر دو دین اندک تعصب داشته‌اند.» ولی در ص ۳۹ می‌خوانیم «قرائن بسیاری در دست است که شاهنشاهان اشکانی چندان تعصب دینی نداشته‌اند.» (ص ۴۷ مقاله).

ب. در متن مقاله نیز نفیسی متهم به تناقض‌گویی شده زیرا در کتابش نوشته «نخستین کشتار نصاری در زمان شاپور دوم شده» و در جای دیگر (ص ۹۱) نوشته «شاپور دوم نیز به خوی نیاکان خود در هر زمان که با رومیان وارد جنگ می‌شد نصاری را شکنجه می‌کرد.» (ص ۳۷ مقاله) باید توجه کنیم که نفیسی در عبارت اول از «کشتار نصاری» سخن می‌گوید و در عبارت دوم به «شکنجه» آنها اشاره می‌کند. کجای این دو عبارت با هم تناقض دارد؟ قبل از شاپور دوم مسیحیان شکنجه می‌شدند، اما کشتار آنها توسط شاپور دوم آغاز شده و شکنجه هم توسط او ادامه یافته است. سپس ایشان نفیسی را متهم به بیان «ادعایی دور از حقیقت و تحریف تاریخ» کرده‌اند که غیر منصفانه است. البته موشکافی آقای دکتر وامقی در اشاره به فوت شاپور اول در ۲۷۱ (ص ۳۷) و ذکر این نکته که وجود نامه قسطنطین به شاپور اول نمی‌تواند واقعیت داشته باشد، جالب است و از این نوع اشتباهات در آثار زنده یاد نفیسی می‌توان یافت. مثلاً من به مواردی که سند یا دلیل برای اثبات مطالب مطروحه یا مراجع و مأخذ ارائه نمی‌شود برخوردیم؛ از جمله نفیسی جمعیت ایران را در صدر اسلام ۱۴۰ میلیون ذکر می‌کند، اما استدلال علمی یا مأخذی که بتواند آن را پشتیبانی کند و این که این آمار به چه شکل به دست آمده یا تا چه حد راوی آن موثق است، به دنبال نمی‌آید،<sup>۱</sup> گرچه نتوان آن را انکار یا نفی کرد. اما هیچ یک از این موارد، نباید توجیهی باشد که برخورد آقای دکتر وامقی با مرحوم نفیسی را شایسته آن مورخ و محقق زحمتکش و پر کار و فداکار بدانیم. کارهای شادروان نفیسی در تصحیح و ترجمه و تحقیق چنان متنوع و متعدد است که فرهنگ معاصر ایران را همیشه مدیون خود ساخته، بویژه شیوه تاریخنگاری و بینش تحلیلی و بداعت او در تفکر تاریخی بسیار درخور تحسین است. باید برای ما این نکته که وی به اصل علیت در نوسانات و رویدادهای تاریخی توجه داشته شایان تقدیر باشد؛ اگر چه در کتاب دو جلدی تاریخ اجتماعی و سیاسی عصر قاجار این بینش رقیق و کم عمق می‌شود، اما تاریخ تمدن ساسانی و دو جلد تاریخ اجتماعی ایران که مبتنی بر درسهایی بود که در دانشکده علوم اجتماعی در سالهای ۳۹ و ۴۰ می‌داد، در تاریخنگاری دنباله بینشی بود که با میرزا آقاخان کرمانی در آئینه سکندری آغاز شد. در همین کتاب مسیحیت در ایران، بداعت و تازگی کار او و دریچه‌ای را که نفیسی برای شناخت تعصب موبدان زردشتی در مقام مقایسه با دیگر ادیان گشوده و قاطبه محققان کم‌وبیش به آن اذعان دارند، از دید آقای دکتر وامقی دور افتاده است. تحقیق نفیسی از حقیقتی پرده برمی‌دارد که عینک ناسیونالیستی برای رؤیت آن کافی نیست.

در این جا مشتتی از خروار را برای معرفی دیدگاه نفیسی در تاریخنگاری علمی نقل می‌کنم تا هر کس عطر شناس باشد، حدیث مفصل از این مجمل بخواند و آن صفحه‌ای از صفحات درخشان در باب علل سقوط ساسانیان و اوضاع اجتماعی و اداری و طبقاتی کشور از کتاب مشهور اوست:

«از این اختلافات دینی و طریقتی که بگذریم چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران نفاق افکنده بود امتیاز طبقاتی بسیار خشن بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند و ریشه آن در تمدن‌های پیش بوده اما در دوره ساسانی بر سخت‌گیری افزوده بودند. در درجه اول هفت خانواده اشرف و پس از ایشان طبقات پنجگانه امتیازاتی داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند. تقریباً مالکیت انحصار آن هفت خانواده داشت.

# ساختار دولت و طبقات در دوران ساسانیان

از: دکتر حسن شایگان

ایران ساسانی که از یکسو به رود جیحون و از سوی دیگر به کوه‌های قفقاز و رود فرات می‌پیوست ناچار در حدود صدوچهل میلیون جمعیت داشته است. اگر عدهٔ افراد هر یک از هفت خاندان را صد هزار تن بگیریم شمارهٔ ایشان به هفتصد هزار می‌رسد و اگر فرض کنیم که مرزبانان و دهگانان که ایشان نیز تا اندازه‌ای از حق مالکیت بهره‌مند بوده‌اند نیز هفتصد هزار می‌شده‌اند تقریباً از این صدوچهل میلیون یک میلیون و نیم حق مالکیت داشته و دیگران همه از این حق خداداد محروم بوده‌اند. ناچار هر آیین تازه‌ای که این امتیازات نارواری را از میان می‌برد و برابری فراهم می‌کرد و به این میلیونها مردم ناکام حق مالکیت می‌داد و امتیازات طبقاتی را از میان می‌برد همهٔ مردم با شور و شغف بدان می‌گرویدند.<sup>۲</sup>

پ. درباب مغولان و این که چگونه به مسیحیان «التفات» می‌کردند درحالی که از کشتن سگ و گربه نمی‌گذشتند، لازم به یادآوری است که کشتن سگ و گربه که سیف‌الدین هروی در تاریخنامهٔ هرات و دیگران ذکر کرده‌اند تنها دربارهٔ نیشابور نقل شده، و در شهرهای دیگر و از جمله مرو جوینی در جهانگشا از عوعوی سگها پس از قتل عام و خالی شدن شهر از سکنه یاد می‌کند. مغولان به خاطر اینکه طغاجار داماد چنگیز قبلاً در جریان محاصرهٔ اول شهر به تیر مدافعان کشته شده و همسرش (دختر چنگیز) از بابت گرفتن انتقام فرمان داده بود که به هیچ جاننداری ابقاء نشود، دست به این کار زدند، لیکن مغولان بزرگان و اعیان و اکابر شهرها را زنده نگاه می‌داشتند و از ایشان استفاده می‌کردند چنان که عزالدین نسابه را به دستور تولی پسر چنگیز برای شمارش کشتگان مرو مأمور کردند. مسیحیان نیز از همین مقوله بودند و مورد ترحم واقع می‌شدند.<sup>۳</sup>

برتولداسپولر و دیگران از جمله عباس اقبال در تاریخ مغول به این نکات پرداخته‌اند<sup>۴</sup> و من در تحقیقی تحت عنوان: «علل و عواقب حملهٔ مغول» که درآینده به چاپ خواهد رسید به این مطالب اشاره کرده‌ام.

سعید نفیسی بی‌شک یکی از نوادر و مفاخر ارزنده و کم‌نظیر تاریخ معاصر، و یکی از فرزندان برومند و خلف انقلاب کبیر مشروطه است که از حیث کمی و کیفی و تنوع آثارش بدیلی نمی‌توان برای او یافت. از تصحیح متون نظم و نثر چون احوال و آثار رودکی گرفته تا ترجمهٔ ایلیاد و اُدیسه و تألیف سرچشمه تصوف در ایران و فرهنگ فرانسه - فارسی و تاریخ گیتی گشا و تصحیح قابوس‌نامه و لباب الالباب و دیوان انوری و دیوان قاسم انوار و تاریخ مسعودی (بیهقی) در سه جلد و تألیف تاریخ معاصر ایران، و تاریخ تمدن ساسانی و آخرین یادگار نادر و ماه نخشب و بابک خرمدین و فرنگیس و نیمه راه بهشت و تصحیح دستورالوزراء و دیوان ازرقی هروی و دیوان عمیق بخارایی و گلستان سعدی، و تألیف علم کلام در اسلام و پورسینا و رسائل مجدیّه و رسائل عطار و رباعیات باباافضل کاشی و شاهنامه و رمان ستارگان سیاه و سهراب و رستم و یزدگرد سوم و تصحیح زین‌الخبار گردیزی و صدها مقاله و ترجمه و تألیف و تصحیح دیگر که از حیث کیفی و کمی بیرون از حدود یک عمر ۷۱ ساله است، ما را به ستایش او برمی‌انگیزد.

آری او سقراطی تکیده بود و پوستی بر استخوان چون روح الله خالقی و غلامحسین صدیقی و...، لیکن از حیث اراده و توان کار علمی و استعداد و ذوق باید گفت «تا کجا مادر گیتی چو تو فرزند بزاید». او از نظر تنوع و تعدد آثار با عباس اقبال آشتیانی قابل مقایسه است، لیکن از حیث تفکر و دیدگاه تاریخی بر او برتری دارد.

در یکی از شماره‌های راهنمای کتاب درباب او شرح مشبعی پس از فوتش آمده و استاد باستانی پاریزی نیز دو سال پیش به مناسبت سی‌امین سال وفات آن نادرهٔ زمانه مقالتهای قلمی کرده‌اند که من به رؤیت آن توفیق نیافته‌ام. در یادنامهٔ او<sup>۵</sup> نیز مطالبی می‌توان یافت.

ت. گرچه در مقالهٔ آقای داود هرمیداس باوند «چالشهای برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ»، می‌خوانیم که حملهٔ کراسوس به ایران در سال ۵۳ قبل از میلاد رخ داده (ص ۲۴)، لیکن آقای دکتر وامقی می‌نویسند حملهٔ کراسوس «در سال ۷۲ قبل از میلاد اتفاق افتاد.» (ص ۳۳) و در ص ۳۶ می‌نویسند سال ۵۴ قبل از میلاد.

ث. نیز در مقالهٔ خود نوشته‌اند «سعی من بر آن بوده است که ماجرای مسیحیت در ایران را تا آنجا که منابع و مآخذ مورد لزوم اجازه دهد موشکافی کنم و تا آنجا که ممکن است از جادهٔ نصف و عدالت خارج نشوم. اما خودم می‌دانم که نتوانسته‌ام.» می‌خواهم عرض کنم درباب نفیسی هم بی‌انصافی کرده‌اند.

ج. در مقالهٔ ایشان نام کاردیر موبد متنفذ و متعصب ساسانی که باعث قتل مانی شد، «کودیر» آمده است. \* (این مورد اشتباه چاپی بوده است. اطلاعات سیاسی - اقتصادی)

چ. ایشان در دو جا آورده‌اند که صفویان به کمک ارامنه شتافته‌اند. در مورد اول می‌خوانیم که «شاهان صفوی آنان را از ظلم و ستم عثمانیان رهایی‌بخش کردند، تحت حمایت خود گرفتند و برای آنکه خدای نخواستہ مورد اذیت و آزار غول تعصب قرار نگیرند آنها را-

بیشترینه - در کنار گوش خود در جلفای اصفهان مسکن دادند.» (ص ۳۲) و نیز ایرانی‌ها نه اینکه مسیحیان را «آزار نداده‌اند، بلکه از آزار دیگران هم نجات داده و از آنها در کشور خود پذیرایی کرده‌اند، چنان‌که صفویان کردند.» (ص ۳۵)  
 منابع مربوط به تاریخ صفویه و از جمله عالم آرای عباسی<sup>۷</sup> و زندگانی شاه عباس اول<sup>۸</sup>، حاکی از رنج و تلفات زیادی است که ارمنه به هنگام انتقال به ایران و برده شدن به گیلان و اصفهان متحمل شده‌اند.

\*\*\*

۲. در همان شماره از جناب دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان مقاله خوبی تحت عنوان «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان» چاپ شده و طی آن به نکات مهمی اشارت رفته بود، که پاره‌ای از آنها سؤال برانگیز و محل بحث است؛ بویژه از این جهت که دوره‌بندی شیوه تولید و نیز احراز هویت و وجه تولید در ایران سده‌های میانه ما را در فهم علل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی و فقر کمک می‌کند، چنان‌که بتوان تاریخ اقتصادی و اقتصاد سیاسی و اقتصاد توسعه ایران را در هم آمیخت. لذا تحقیق در این زمینه مستلزم پاسخ دادن به این پرسش خواهد بود که آیا دولت قدرت فائقه است یا خودش طبقه برتر می‌باشد. آیا متصور است که دولت قائم بالذات باشد؟ آیا پایه‌هایش روی شانه طبقات قرار ندارد؟ برای این که ثابت کنیم دولت خودش هم طبقه است هم دولت، نیاز به ارائه ادله و مدارک و شواهد تاریخی داریم. برای ساختن سقف و بام باید نخست شالوده و بنیان خانه را بریزیم و سپس ستون‌ها و دیوارها را بنا کنیم تا به سقف برسیم. طاق معلق در هوا و بی ستون، پژوهش علمی را نمی‌برازد. لذا باید محلی برای این طاق بی ستون دست‌وپا کنیم. در این جا دچار نقص ساختار و سامان و پایه و نما هستیم و حق یا ترتیب تقدم و تأخر میان آنها به عنوان یک بحث منطقی و متدولوژیک، و گر نه هیچ کس منکر «استبداد ایرانی» نیست.

الف. دشواری متدولوژیک و تحلیلی می‌تواند از اینجا سرچشمه گیرد که تفاوت‌های میان دولت و طبقات اجتماعی در غرب با ایران و جوامع اسلامی یا خاورمیانه و آسیا، ما را به این گمان و نتیجه‌گیری بیندازد که منکر ارتباط و رابطه علی میان طبقات و دولت بشویم؛ نبود یا فقر منابع ما را به این نوع تحلیل و داوری می‌کشاند. ژرف‌نگری در منابع کلاسیک ایران در سده‌های میانه، از فارسنامه ابن بلخی تا فارسنامه ناصری و از تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی تا ناسخ التواریخ باید پیش از چنین استنتاجی صورت گیرد. به عبارت دیگر، صدور هر حکمی در باب دو هزار و پانصد سال از تاریخ ایران باستان و اسلامی کاری است بسیار خطیر و حساس که بدون فراهم آوردن اسباب و لوازم مربوطه، می‌تواند به نتایج غیر علمی و غیر عینی و سهل‌انگارانه و ساده‌اندیشانه منتج گردد که از مقام علمی دکتر کاتوزیان فاصله دارد.

ب. از طرفی، لوازم توضیح و تبیین و تحلیل ظهور و صعود دودمانها و حکومت‌ها و انحطاط و انقراض آنها تحت تأثیر نیروهای تازه را چگونه می‌توان به شکل علمی و مستدل و بر پایه ادله و براهین ارائه کرد؟ کار را می‌توان با این پرسش آغاز کرد که آیا در ایران سده‌های میانه طبقات اجتماعی وجود داشته‌اند یا نه. و اگر وجود داشته‌اند آیا همه یکسان بوده‌اند یعنی یک طبقه وجود داشته یا چند طبقه را می‌توان سراغ گرفت. و اگر این را بپذیریم، طبعاً پاره‌ای طبقات صاحب نفوذ و قدرت‌اند و پاره‌ای در زیر سیطره و سلطه آنها به سر می‌برند، و به این ترتیب به سلسله مراتب طبقاتی قائل خواهیم بود. سپس باید درصدد احراز هویت دولت در رأس هرم اجتماعی باشیم؛ گرچه آقای دکتر کاتوزیان منکر وجود طبقات نیستند. پس اگر آراء و احکام و داوری‌های تاریخی متکی و مبتنی بر سوابق تاریخی و اسناد و شواهد عینی باشد، استدلال ما به جای فتاوی کلتی و احکام عام، منبعث از مدارک و سند تجربی empirical evidence و داده‌ها و واقعیت‌های قابل اتکاء و استناد خواهد شد. زیرا یکی از وظایف مبرم پژوهش تاریخی آن است که هر چه بیشتر از فرضیه‌ها فاصله بگیریم و در جهت اثبات آنها و تبدیل کردنشان به نظریه بکوشیم. این امر نیازمند آن است که منابع و مصادر را هر چه بیشتر به کار بگیریم و به جای اینکه عناوین معموله همچون «شیوه تولید آسیایی» را بر دوره‌بندی و ترکیب تحول تاریخی ایران تحمیل کنیم، ویژگی‌های تطور تاریخ ما، این عنوان‌ها را تعیین کند و برگزیند. مثلاً برای یافتن اشراف و اعیان و اکابر و طبقات عالی و حاکمه، چاره‌ای جز غور و خوض در میان متون کلاسیک نداریم. دلیل این که نوشته‌های ادبی یا کارهایی در باب تاریخ معاصر به قلم دکتر کاتوزیان غنی‌تر و صحیح‌تر از نوشته‌هایی است که به داوری در باب قرون وسطی می‌پردازد، همین است.

پ. از طرفی، موضوع اشتراك منافع یا افتراق و اختلاف منافع میان دولت و طبقات مطرح است. واقعاً چه نیروهایی ثبات و امنیت و تدایم و کارویژه دولت را در جنگ و صلح تأمین و تضمین می‌کرده‌اند؟ اگر دولت بر فراز طبقات است و طبقات از دولت نیرو می‌گیرند، دولت و سلطنت خود از کجا نیرو می‌گیرد و تغذیه می‌شود و بر کجا تکیه دارد؟ آیا فقط متکی بر فره ایزدی است، پس اصل خداست و شاه سایه اوست روی زمین و بنابراین مشروعیت و حقانیت و صلاحیت آن احراز می‌گردد؟ آیا این طرز توجیه آرمان‌گرایانه و منافی اصول عقلی و مبانی منطقی و علم نیست؟ گرچه گفته امیل دورکهایم در باب استبداد ایرانی و شرقی چندان هم

بی مورد نیست، لیکن اینکه دولت بندنافش به کجا وصل است و از کجا تغذیه می شود، و آیا میان طبقات بندنابزی می کند و یکی را علیه دیگری برمی انگیزد، یا همیشه در نوسان است و ثبات ندارد، و بسیاری پرسش های دیگر ما را به کنجکاوی و جستجوی بیشتر وامی دارد.

مسلم است که دستگاه دولت در اوج تمرکز و شوکت، واجد نوعی خودمختاری است، و موازنه قدرت میان دولت و طبقات مشابه با جهان غرب نیست، زیرا موازنه به هنگام اقتدار دولت بیشتر پاندول را به سمت دولت حرکت و میل می دهد. اما این ماشین دولت در تحلیل نهایی قدرت و خوراکش را از طبقات حاکمه می گیرد.

بنابراین، وقتی دکتر کاتوزیان از «استبداد ایرانی» سخن می گوید، لازم است از «فتووالیسم ایرانی» که ویدنگرن چهل و اندی سال پیش، از دوره اشکانی و ساسانی برای ما پژوهش کرده نیز بحث شود که در آن از واسلاواژ آن دوره یاد شده است.<sup>۹</sup> بنابراین، تصور می کنم اگر آقای دکتر کاتوزیان مانند کلود کائین که فصل هشتم از جلد چهارم تاریخ ایران کمبریج تحت عنوان «ایلات، شهرها و سازمان اجتماعی ایران اسلامی پیش از سلجوقیان» را نگاشته و در آغاز، آرای خود را به عنوان اینکه «سرسخت فرضیه ای و موقتی دارد اما ممکن است محرکی برای پژوهش بیشتر فراهم آورد و کمکی به برنامه تحقیقات مربوط به آن موضوع بکند»<sup>۱۰</sup> بیان داشته عمل می کردند، بیشتر با احتیاط علمی تجانس داشت. در حالی که واژه «هرگز» و عبارت «روشن است که دولت نماینده هیچ طبقه دیگری - از تاجر و کاسب گرفته تا پیشه‌ور و رعیت - نبود» و نیز «نماینده طبقه اریستوکرات - مالک» هم نبوده و «به این ترتیب، هیچ یک از طبقات در برابر دولت حقوقی نداشت»، اصل نسبیّت را نقض و به جای آن حکم صادر می کند.

در کتاب اقتصاد سیاسی دکتر کاتوزیان نیز اثری و خبری از منابع اولیه نمی یابیم، در حالی که صدور رأی بدون کندوکاو در تمامی پرونده و بررسی منابع اصلی، مقرون به صواب و صحت نیست، و فقط به عنوان فرضیه قابل عرضه است.

شادروان دکتر خانلری در مقدمه جلد ششم سمک عیار که در واقع جلد مستقّلی است موسوم به شهرسمک، با فراست می نویسد: «نامهای بعضی از پهلوانان متضمن انتساب آنها به ولایتی است و این خود نشانه ای از سازمان سیاسی و طرز حکومت فتودالی زمان پیش از اسلام دارد، مانند سیاه گیل، هر مزگیل، گیلسوار، دیلم کوه، شروان حلبی، سرخ مرغزی، شاهک رازی و مانند آنها. جنگ های پهلوانی آنها که شباهت به صحنه های شاهنامه دارد، و جنگ تن به تن آنها، قرابت و شباهت به صحنه های شاهنامه را مجسم می کند، از همین مقوله است. رجز خوانی بعد از طریدو نورد که به معنی جولان دادن و عرض اندام کردن باشد و خودستایی و رجز خوانی و مکالمات میان دو حریف که مشابه آن را در قرون وسطی می توان یافت که با نیزه و زوبین و بعد شمشیر جنگ تن به تن ادامه می یابد»<sup>۱۱</sup> در همین رابطه است که ما در جلد اول همین کتاب، به املاکی که توسط سلطان به عنوان مواجب و مستمّری به خدمت گزاران واگذار می شود برمی خوریم.<sup>۱۲</sup> اما آن مهمتر تحقیق بی نظیر محسن ذاکری است که هم از حیث غنای منابع و عمق تحلیل و هم از حیث تئوریک با بهترین پژوهش های شرق شناسان سرشناس گوی رقابت می یازد. او ضمن طرح این سؤال که «آیا امپراتوری ساسانی فتودال بود؟» همه آراء و عقاید بزرگان را از مآخذ مختلفه عرضه می دارد و اشاره می کند که حتی لمبتون هم که درباره فتووالیسم پس از اسلام شك دارد، در مورد فتووالیسم پیش از اسلام در ایران با دیگران همراه است.<sup>۱۳</sup>

ت. همچنین در ماده ۱۶ پرسیده اند: «چه شد که چنین نظامی در ایران پدید آمد؟» و پاسخ داده اند: «من این مسأله را از نوع کنجکاوی های عالمانه می دانم، یعنی مسأله ای که حل آن در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی کند، و فایده عملی چندانی هم ندارد. ولی در هر حال فرضیه من - به طور بسیار خلاصه - این است. ایران سرزمین پهناوری است که جز در یکی دو گوشه آن، دچار کم آبی است [L...]. اما در این جا برای خواننده شبهه متدولوژیک دیگری ایجاد می شود که «نظریه جامعه شناسی تاریخی» یا «نظریه استبداد ایرانی» دکتر کاتوزیان را زیر سؤال می برد. چرا؟ زیرا نظریه یا تئوری متأخر و منتج از فرضیه است و تا فرضیه آزموده نشود و موفق از آزمایش بیرون نیاید به نظریه بدل نمی گردد. پس چگونه می توان نظریه مزبور و از جمله اصطلاح «The At- idisolatedolic Society» را که ایشان در کتاب فوق الذکر و در مقاله ای دیگر سالها پیش طرح کرده بودند پذیرفت؟<sup>۱۴</sup> آیا این «کنجکاوی های عالمانه» لازمه و روی دیگر سکه «رعایت احتیاط علمی» به شمار نمی آید؟

ث. در ماده ۱۶ به درستی نوشته اند که ایلات در تشکیل دولت مرکزی و نیروی نظامی متحرک آن دخیل بوده اند، و نیز در ماده ۱۷ افزوده اند «طرح بالا استخوان بندی نظریه استبدادی ایرانی را تشریح می کند. دلائل و شواهد مربوط به آن در نوشته های اینجانب [کاتوزیان] درباره این موضوع به تفصیل و با دقت بیان شده است. گذشته از آن، این نظریه نیز مانند هر نظریه ای (در هر علمی) عین واقعیات را بیان نمی کند، بلکه فقط چارچوبی انتزاعی است تا بتوان با استفاده از آن واقعیات گوناگون و پیچیده را نظم و ترتیب داده و روابطشان را تحلیل کرد. نکته دیگر اینکه دامنه تاریخی و اجتماعی این نظریه چنان گسترده است که وجوه، تضمّنات و عناصر

گوناگون آن - و تغییرات و اشکال متفاوتشان را در طول تاریخ - باید در پژوهش‌های مفصل و متعدد بحث و بررسی کرد، و انجام همه این کارها از يك نفر ساخته نیست. (ص ۶)

به نظر می‌رسد که آقای دکتر کاتوزیان «کنجکاو‌بهای عالمانه» را به رسمیت شناخته و آن را در دستور کار آینده به شکل جمعی و واجب قرار داده‌اند، و این با ماده قبلی تا حدودی ناهمخوان است، زیرا پاسخ به سؤال باید مدلول تحقق و تشقی این کنجکاو‌بها باشد که مآلاً بدون ارضای آنها، ممکن نیست. از طرفی بدون انجام این امر و پاسخ دادن به آن کنجکاو‌ها، تبدیل فرضیه به نظریه صورت نخواهد گرفت. لذا اگر آقای دکتر کاتوزیان این نکات را به عنوان فرضیه و پیشنهاد مطرح می‌ساختند، شاید اقرب به صحت بود.

ج. دشواری دیگر در ماده ۱۷ به این قرار است که می‌فرمایند «این الگو اساساً به تاریخ ایران، چه پیش و چه پس از اسلام، قابل اطلاق است» و بعد از «اطلاق» آن «نظریه» افزوده‌اند که دانش ما از تاریخ ایران - به ویژه در جزئیات تشریحی و تحلیلی آن - به نسبت جوامع اروپایی اندک است: اسناد و مدارک، تا این اواخر، تقریباً ناموجود است؛ تاریخ‌نگاری، مثل کارهای دیگر، مداوم و منسجم نبوده، و در آنچه هست نیز تعصب بیشتری به چشم می‌خورد؛ تاریخ ایلات و روستاها تقریباً وجود ندارد؛ تاریخ شهرها و مناطق این سرزمین پهناور نیز - که از جیحون تا دجله را فرا می‌گرفته - ناقص و محدود و پراکنده است. [ . . . ] آگاهی ما از تاریخ پس از اسلام به مراتب بیشتر و قابل اعتمادتر از تاریخ پیش از آن است، و آنچه از آن برمی‌آید - معنای مالکیت، رابطه دولت و اجتماع، مسئله مشروعیت (و جانشینی) در سلطنت و حکومت، وضع طبقات و جنبش طبقاتی، علل و عواقب فتنه و آشوب و جز آن - با نظریه استبداد ایرانی می‌خوانند. گذشته از تواریخ و تذکره‌های قدیم، و شاید مهمتر از آن، مآخذ بزرگ کشف روابط اجتماعی (حتی) اقتصادی گنجینه ادبیات فارسی است که اگر با حزم و احتیاط و دقت لازم علمی مورد استفاده قرار گیرد - دست کم خطوط اصلی آن روابط را ترسیم می‌کند. (ص ۶)

من چون سالهاست به خاطر همان «کنجکاو‌بهای» طالبانه به دنبال علل «استبداد ایرانی» بوده‌ام، معتقدم اصل، پاسخ به علل آن است، زیرا وجود این پدیده سالهاست که مطرح شده و جای رد و ابهام در وجود این درخت و برگ و میوه‌های تلخ آن نیست. اما دشوار، در یافتن ریشه‌های این درخت تنومند و کهنسال است که نمودهایش به اشکال گوناگون بر ما نازل و شامل است و همچون غذا و هوا همواره باید آن را ارتزاق و استنشاق کنیم. لذا می‌پرسم با وجود ابهامی که در تاریخ پیش از اسلام ما در مقایسه با تاریخ بعد از اسلام هست، چرا آقای دکتر کاتوزیان این الگو را به پیش و پس از اسلام «قابل اطلاق» می‌دانند؟ آیا بهتر نیست در نسبت و ویژگی‌های آن همان «رعایت احتیاط علمی» را جایز بدانیم و مرعی داریم؟ زیرا تاریخ پیش از اسلام ما از ویژگی‌های ایلی کمتری برخوردار بود، و اقتصاد شهری - روستایی یا کشاورزی متمرکز و ساکن عمومیت و حاکمیت بیشتری داشت. همچنین نوع بزرگ مالکی در زمینداری، همان‌طور که در بالا از سعید نفیسی درباره دوره ساسانی نقل شد، مورد موافقت جمهور شرقشناسان و «قولی است که جملگی برآیند». لیکن در دوره اسلامی به خاطر اینکه اسلام مرزهای ملی را شکست و «آمه» را به جای آن نهاد و حدود خلافت اسلامی را بر آن حاکم ساخت، انسجام طبقاتی، ملی، زبانی، نژادی، تباری و یکپارچگی و تمامیت اقلیمی و ارضی ایران از میانه برخاست. و گرچه طبقه دهگانان و امرا و زمینداران عرب، مالکیت اقطاعی را برقرار ساختند، لیکن فتودالیسم ناقص ساسانی و اشکانی دچار ضربه‌ای شد که آن را از هویت پیشین خود تدریجاً و بخصوص با آمدن ترکها و قبایل آسیای مرکزی مثل غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و غیره جدا کرد. زیرا در فتودالیسم ناقص ساسانی یک کفشگر به هیچ قیمت قادر نبود پسرش را به طبقه دیگر بفرستد تا دبیر یا وزیر شود و مرزهای طبقاتی مثل اشرافیت بعد فتودالیته اروپایی مشخص بود به گونه‌ای که گاهی آن را نوعی کاست خوانده‌اند و «نظام شوون» یا «مراتب» هم به همین دلیل به آن اطلاق شده است؛ چیزی که دکتر صدیقی و خسرو خسروی<sup>۱۵</sup> درباره آن بیان مطلب کرده‌اند. لذا نمی‌توان این ویژگی‌ها را با ویژگی‌های ایران پس از اسلام یکسان دانست که در آن از هر روستا معمولاً کسانی می‌توانستند از طریق مسجد و مکتب با سواد شوند و عالم یا وزیر یا دبیر و امثال آن از آب درآیند. خود آقای دکتر کاتوزیان نیز در مقاله مورد بحث به این نکته تصریح می‌کند. با ورود اسلام فتودالیته ناقص ایران، انقاص و آبر شد و شانس انباشت تولید اضافی در بخش روستایی با تمیزه شدن شهرها و روستاهای ایران زیر سُم ستوران ایلات و بویژه در دوره مغول از میان رفت، و اگر نوعی از فتودالیسم دولتی هم می‌توانست جان و پا بگیرد دچار نقیصه و صدماتی جبران‌ناپذیر گردید. لذا ایران بعد از اسلام شاهد اقتصادی است که عمیقاً از ویژگی‌های ایلی رنج می‌برد و سلطه آن را نمی‌تواند کاهش دهد و آل احمد در غربزدگی با وجود مطالعات اندک در باب ایران سده‌های میانه با فراست بدان اشارت دارد. من نقص تئوریک و متدولوژیک کار آقای دکتر کاتوزیان را در شتابزدگی در عرضه نظریات و بذل توجه ناکافی به متون و منابع فارسی و عربی یعنی مصادر و مآخذ اولیه و بعضاً ثانویه و

کارهای شرقشناسان می‌دانم. ایشان نوشته‌های بهتری در باب تاریخ معاصر و ادبیات معاصر و کارهای ذوقی از جمله صادق هدایت عرضه کرده‌اند. خنجی هم دچار همین عارضه شد. او دشمنانگی و ستیزه‌جویی ایدئولوژیک را که بر تفکرش سایه انداخته بود و سنگینی می‌کرد، و باعث سرخوردگی سیاسی او شد، به ناکامی علمی سرایت داد و دچار جوانمردگی جسمی و پژوهشی گردید. با این همه، نوشتارهای او و دکتر کاتوزیان و اندیشه‌های ترقی‌خواهانه و میهن‌دوستانه همواره باعث روشنگری است، اما تردید در پاره‌ای نکات به روشنگری کمک می‌کند، از جمله عبارات زیر که برای بحث درباره ساختار دولت ساسانی نقل آنها در اینجا لازم است. لنین در مورد تنوع صور فئودالیسم اشارتی دارد بر اینکه در فئودالیسم اجبار غیراقتصادی ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد، از مملوکیت کشاورزان (حالت سروازی) گرفته تا کشاورزان آزاد که دارای حقوق ناکامل هستند.<sup>۱۶</sup>

ج. در صفحه‌ای دیگر می‌خوانیم:

«در ایران فئودالیسم اروپایی هرگز پدید نیامد، زیرا بخش بزرگی از زمین‌های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود و بخش دیگر به اراده دولت به زمینداران واگذار می‌شد. در نتیجه، دولت هر لحظه که اراده می‌کرد می‌توانست ملک زمینداری را به خود منتقل یا به شخص دیگری واگذار کند. بنابراین زمیندار حق مالکیت نداشت، بلکه این امتیازی بود که دولت به او می‌داد و هر زمان می‌خواست پس می‌گرفت.

«۲- این سبب شد که در ایران طبقه اریستوکرات - مالک، که در اروپا نسل بعد نسل صاحب ملک خود بود پدید نیاید، و دولت نماینده و مقید به رضایت چنین طبقه‌ای نباشد. برعکس، در ایران قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه زمیندار منوط به اجازه و اراده دولت بود.

«۳- روشن است که دولت نماینده هیچ طبقه دیگری - از تاجر و کاسب گرفته تا پیشه‌ور و رعیت - نبود، بلکه این طبقات نیز - گذشته از سلطه طبقات بالاتر از خود - تحت سلطه دولت قرار داشتند. به این ترتیب، هیچ یک از طبقات در برابر دولت حقوقی نداشت، ولی بدیهی است که مثلاً یک زمیندار، تا زمانی که امتیاز بهره‌برداری از ملکی را داشت، مازاد تولید رعایای آن ملک را می‌گرفت (و بخش عمده‌ای از آن را به دولت می‌داد). به عبارت دیگر، ساختار و ویژگی‌های طبقاتی جامعه ایران معنایش این نبود که در آن استثمار وجود نداشت. در واقع خود دولت، به علت انحصار مالکیت زمین، استثمارگر کل بود.

«۴- به طور کلی، در اروپا دولت متکی به طبقات بود، و در ایران طبقات متکی به دولت. در اروپا، هر چه طبقه بالاتر بود، دولت بیشتر به آن اتکا داشت؛ در ایران هر چه طبقه بالاتر بود بیشتر به دولت اتکا داشت.

«۵- به این ترتیب، دولت در فوق طبقات - یعنی در فوق جامعه - قرار داشت نه فقط در رأس آن».

ح. چون قبلاً به یکی دو ماده از مقاله مورد بحث اشاره شده، به نکاتی در همین پنج ماده که عصاره نظریات آقای دکتر کاتوزیان در آنها نهفته، بسنده می‌کنم، و غرض اصلی الهام گرفتن از گفته خود ایشان است که «رعایت احتیاط علمی» را یادآور شده‌اند. (ص ۷) من هم نکات خود را در پنج ماده ارائه می‌کنم.

اگرچه کلمه «هرگز» در ماده اول مبنی بر این که فئودالیسم اروپایی در ایران زایش و پیدایش نداشته را نمی‌توان منکر شد، لیکن قبل از زایش و پیدایش فئودالیسم کامل (یعنی نسخه و نمونه اروپایی آن) در ایران، فئودالیسم زایش و رویش و بالش داشته که من آن را فئودالیسم ناقص می‌نامم. این فئودالیسم ناقص مقدم بر ظهور نمونه کامل آن در اروپا بوده و تحقیقات شرق‌شناسان اروپایی و روسی و ایرانی از جمله جنو ویدن گرن، کریستن سن و سایرین بر این امر دلالت دارد. لذا من زادگاه و گهواره فئودالیسم را در شرق و ایران می‌دانم که نوع کامل آن بعداً در اروپا پدید آمد.

خ. همانطور که آقای دکتر کاتوزیان متذکر شده‌اند، مقاد اصلی نظریات ایشان سالها پیش در کتاب اقتصاد سیاسی آمده و من از آن تحقیق جدی بهره‌ور و با نظریه «جامعه‌شناسی تاریخی» ایشان درباره «استبداد ایرانی» آشنا شده‌ام. مثلاً در یک جا می‌خوانیم: «استبداد سنتی ایران نیروی خود را از آبشخور ضعف مالکیت خصوصی بر زمین کسب می‌کرد و نیز سرمایه تجاری، مالکیت دیوانی که به مداخل مستقیم دیوانی کمک می‌کرد، و درآمدهای غیرمستقیم که از چندین منبع درآمد و ثروت که بر تولید output زمین‌های غیردولتی تحمیل می‌شد بدست می‌آمد. این درآمدها دولت را قادر می‌ساخت که هزینه‌های اداری، نظامی و اجتماعی بالنسبه معتنا به خود را تأمین کند، و در عین حال طبقات دیوانی و ملاک را همزمان پاداش و پادافره دهد.»

برای ایضاح این امر لازم است نظری گذرا به ساختار دولت و نظام و طبقاتی ساسانی بیفکنیم و با فئودالیسم ناقص در آن عهد آشنا

شویم.

اعراب يك کشور سازمان یافته ایدآل بود و اعراب باور داشتند که پذیرفتن و معرفی نهادها از نوع ایرانی باعث تقویت اسلام و قدرت جهانی آن خواهد شد.<sup>۱۹</sup>

بار تولد می نویسد توده های مردم از دین زردشت دست برمی داشتند و تشیع اختیار می کردند، که شیوع آن با ویرانی سیستم فتودالی و ملکداری بزرگ در ارتباط بود. مبارزه با خلافت [اموی] و اسلام رسمی و سنتی or-thodox شورش های زراعی به دنبال می آورد. شهریاران [سامانیان، صفاریان] از توده ها طلب یاری می کردند تا به جمع آوری «کارگران ارضی» [خوش نشینان] مدد کنند و آنها را علیه «مالکان ارضی» که متحدان اعراب محسوب و مفروض می شدند بخیزانند.<sup>۲۰</sup>

اما آنچه بیشتر حائز اهمیت است نکات متدولوژیکی است که بار تولد بر آنها انگشت می گذارد: «مورخ شرق در وضع خیلی بدتری از مورخ غرب قرار دارد، زیرا بخش عظیمی از منابع او نه تنها انتشار نیافته اند، بلکه حتی برای دانشوران ناشناخته اند.» به گمان او، رکود فرهنگی از فتودالیسم و اشرافیت زمینداری ناشی می شود که فاقد تجارت بین المللی است، یا حتی تجارت در آن محلی از اعراب ندارد، یا اگر مبتدا دارد، خبر ندارد! لذا جاده ها و شهرها کوچک اند و اندک. یعنی بار تولد به ویژگی های فتودالیسم کامل اشاره دارد. به عقیده او و بسیاری از صاحب نظران، شهرها و جاده ها شریان های بزرگ گسترش فرهنگ به شمار می آیند که از طریق آنها تداخل فرهنگی رخ می دهد. به همین لحاظ، وی توجه فوق العاده به مطالعه راه های تجاری و تغییرات آنها داشت زیرا اگر تغییری در راه های تجاری بین المللی رخ دهد، به دنبال آن رونق اقتصادی و فرهنگی برای پاره ای مناطق و قهقرای اقتصادی و فرهنگی برای پاره ای دیگر به بار می آید. لذا سلطه بر جاده های تجارت بین المللی منجر به سیادت فرهنگی و سلطه سیاسی می گردد. برای چنین تفوقی جنگ های بسیار رخ می دهد.

آنچه در این جا می آورم، بخشهایی از پژوهشی مفصل است تحت عنوان «علل و عواقب حمله عرب» که به زمینه های تولیدی و تعیین کننده آن رویداد تاریخی می پردازد، و امید است در آینده به طبع برسد.

بار تولد در رساله دکترایش که به سال ۱۹۰۰ در دانشگاه پترزبورگ از آن دفاع کرد، نکاتی را مطرح کرده که شایان توجه است. به اعتقاد بار تولد، در دوره ای که بلافاصله پس از پیروزی اعراب فرارسید، قدرت در مالوراءالنهر به طبقه زمینداران تعلق داشت که دهقانان نامیده می شدند و در قلاع مجهز به استحکامات زندگی می کردند و در هنگام جنگ سواره نظامی از شوالیه ها و جنگاوران را تشکیل می دادند. در کنار این اشرافیت موروثی که متکی بر زمین بود یک اشرافیت مبتنی بر پول نیز وجود داشت که شیوه زندگی اش چندان با دهقانان فرقی نداشت. واژه دهقان همچنین در ارتباط با حکام محلی که در صف اول اعیان به شمار می آمدند، به کار می رفت.<sup>۱۷</sup> او در همان رساله به گرایش های تمرکزگرایانه دیوانی در دستگاه سامانیان اشاره دارد که با اعتراض اشراف زمیندار روبرو می گردد. این اشراف که دهگانان بودند، هم از سوی قبایل صحرائشین ترك همراهی می شدند که مخالف دولت مرکزی توانمند بودند و هم از سوی سران دینی. نتیجه نهایی این تضاد به نفع نیروهای ترکان و ایلات بیابانگرد تمام شد و به سقوط دولت سامانی انجامید.<sup>۱۸</sup>

او در جای دیگر از دهگانان به عنوان «اشراف ایرانی» نام می برد «به همان شیوه ای که در دوره بعد جانشینان لردهای اروپایی» را می توان دید؛ به این معنی که در قرون اولیه اسلامی اریستوکرات های ایرانی (دهگانان) به همان نحوی که در دوره بعد جانشینان لردهای اروپایی عمل کردند، از دست دادن اهمیت سیاسی خود را در برابر امتیاز خدمت حکومتی و دیوانی و حفظ امتیازات اجتماعی و اقتصادی برای مالکیت اراضی وسیع آشتی دادند. ایران ساسانی برای

## ساختار دولت و طبقات در دوران ساسانیان

بار تولد در پنجم ماه مه ۱۹۲۷ یعنی چهار سال پیش از مرگش می نویسد: «هر تلاشی برای ایجاد تصویری از زندگی تاریخی بر پایه اصول از پیش بناشده، قبل از آنکه مواد لازم گردآوری و نقادانه آزمون شود، به گمان من یکسره بی‌ثمر است...» [به معنی] جا دادن زورکی واقعیت‌ها در درون آموزه‌های تجریدی. او در ۱۶ مه ۱۹۲۸ نوشت «در حال اتمام طرح تاریخ ترکمن‌ها هستم؛ در این پژوهش واقعیت‌هایی در باب مردم جنگجو ارائه می‌کنم، اما از مارکسیسم اثری در آن نخواهد بود؛ ترکمن‌ها [در ایالت ترکمنستان شوروی] احتمالاً از این طرح خوششان نخواهد آمد، گرچه باید درک کنند که تئوری مارکسیستی در همه انواع مسائل به کار بردنی نیست.»<sup>۲۱</sup>

در باب تاریخ و شیوه تولیدی دوره ساسانی هر چند توافق کامل میان شرق‌شناسان نیست، لیکن تفاوت‌ها فرعی است و در موارد عمده، اختلاف چندانی ندارند. ریچارد فرای، ایران دوره ساسانی را نظامی خشک و تقریباً «کاستی» می‌داند، اما می‌افزاید «در آغاز قرون اسلامی که فتوحات سپاهیان اسلام در آسیای مرکزی و ماوراءالنهر ادامه داشت، رسوم و رویه‌های کهن به حیات خود ادامه می‌داد. در بسیاری از نواحی تنها واقعیات سیاسی به شکل رابطه لُرد با واسال عرضه می‌شد. لذا اعراب در فتوحات خود در آن مناطق مجبور بودند به توافقاتی جداگانه با هر شهر... برسند و احتمالاً در آن توافقات در چارچوب روابطی قدیمی که وجود داشت یعنی روابط لُرد با واسال، اربابان تازه‌ای را در این نقطه از جهان در نظر بگیرند. وی این وضع را در زمان طاهریان واجد ویژگی جامعه فئودالی می‌داند.»<sup>۲۲</sup>

همین دانشور در باب ظهور ساسانیان اختلاف نظرهایی با جئو ویدنگرن، ایران‌شناس شهیر سوئدی دارد، اگر چه در باب نظام تولیدی و روابط اجتماعی و طبقات جامعه با وی همراه است.<sup>۲۳</sup>

در باب کاستی بودن نظام ساسانی یا آنچه

صدیقی آن را نظام مراتب و پاره‌ای دیگر نظام شوون خوانده‌اند، بسیاری هم عقیده‌اند. داستان کفشگر را که به انوشیروان نسبت داده‌اند، مخبر السلطنه به اردشیر منسوب می‌داند و می‌نویسد او را «به مبلغی احتیاج شد، تاجری تقبل کرد بشرط آنکه پسر او را کار دولتی بدهند. اردشیر نپذیرفت که کارمند دولت [دبیران] باید به شغل خود مفتخر. خرید و فروش نمی‌شود و ثروت در آن معتبر نیست [....] ثروتمندان را هم باید از اسراف و خودنمایی منع کرد و ثروت در راه تدارک ثروت صرف شود تا مردم مملکت مستفیض شوند و بی‌کار نمانند». او اضافه می‌کند که «طبع ایرانی تجمل‌پسند و خودنماست» یعنی گرایش به پس‌انداز ندارد و به مصرف و ولخرجی گرایش دارد.<sup>۲۴</sup>

نُدد که نیز عقیده دارد که دهقانان همان مالکان و اشراف بوده‌اند که «نگاهبان واقعی روایات و سنت‌های ملی» به‌شمار می‌آیند. این دو صفت تناقضی ندارد که در یک طبقه جمع باشد.<sup>۲۵</sup> او تصریح دارد که «دهقان» در ایران به مالک زمین ده گفته می‌شده است.<sup>۲۶</sup>

وی معتقد بود که نجبا و بزرگان آنقدر نفوذ داشتند که بهرام گور از آنها بخواهد وی را به پادشاهی برگزینند؛ زیرا پدرش یزدگرد چنان ستم پیشه کرده بود که هیچ کس سر آن نداشت تا بر پسرش گردن و بر سر او تاج نهد. نُدد که توجه ما را به این نکته معطوف می‌دارد که یزدگرد به دیگران نیکی می‌کرده و اعیان و اشراف این کار را خوش نداشتند و با او به دشمنایی برخاستند و وی را به واکنش تُند واداشتند. او با مسیحیت نیز ستیزه نمی‌کرد که [این کار] زردشتیان متعصب و موبدان را برمی‌انگیخت. یا همراهی با یهودیان و صلح‌جویی وی را «نجبای جنگجو» یعنی اسواران خوش نداشتند. بهرام بعداً مهر نرسی را به‌عنوان سردار سپاه به سرزمین رومیان فرستاد و پیوسته او را گرامی می‌داشت. او دارای «نسب‌نامه و اعقاب و املاک» بود.<sup>۲۷</sup> تشدید نظام کاستی و وحدت دیانت با سیاست یا دین و دولت در جهت طبقات

○ بار تولد: وضع مورخ  
شرق بسی بدتر از مورخ  
غرب است، زیرا بخش  
بزرگی از منابع او نه تنها  
انتشار نیافته که حتی برای  
دانشوران ناشناخته است.



○ در باب تاریخ و شیوه تولید در دوره ساسانی گرچه توافق کامل میان شرق شناسان نیست، اما تفاوتها فرعی است و در موارد اساسی اختلاف نظر چندانی ندارند.

حاکمه بود. (مرکزیت تقویت شد و پادشاهان و امراء محلی به نجبای دریاری با القاب و عناوین تبدیل شدند، و به همراه آن جمع آوری اوستا که در زمان بلاش اول پادشاه اشکانی آغاز شده و نیمه کاره مانده بود دنبال شد. مذهب زرتشت رسمی شد، و مغها در تعقیب مرتدین و گشودن وصیت نامه‌ها و تقسیم ترکه دخالت ورزیدند[...]. سواره نظام (اسواران) ساسانی بسیار ورزیده و چابک و زبده بودند و اینها اشراف آن دوره محسوب می شدند. چرا که اگر نجبا نفوذ زیادی نداشتند، از بهرام نمی خواستند که يك بار دیگر با رومی ها مصاف دهد. این پیشنهاد از سوی نجبای ایرانی یعنی فرماندهان سپاه جاویدان مطرح شد که فرماندهان رشید و شجاع یا اسواران باشند<sup>۲۸</sup> و بهرام «این پیشنهاد را با شغف پذیرفت. از سوی دیگر اگر نجبا نفوذ نداشتند، قباد برای رهایی از نفوذ آنها و نیز موبدان، مذهب مزدك را نمی پذیرفت»<sup>۲۹</sup>.

البته همه مدارك دال بر آن است که تمرکز قدرت به نفع دولت در زمان ساسانیان نسبت به دوره اشکانیان تشدید شده بوده، لیکن این واقعیت نافی روابط طبقات و دولت نیست. کریستن سن نیز که احتمالاً بیش از دیگران روی تاریخ ساسانیان کار کرده،<sup>۳۰</sup> در کتاب دیگری که دو سال بعد به فارسی ترجمه شد، چندین بار واژه فئودال را به کار می برد.<sup>۳۱</sup>

وی در کتاب دیگری مجدداً واژه تیول را به کار می برد و می نویسد «همچنانکه خاندانهای بزرگ پارتی یعنی دودمان سورن (Süren)، کارن (Kären) و مهران (Mihran) به صورت تیولداران ساسانی [فئودالها] در آمده اند معروف ترین پادشاهان اشکانی نیز به صورت دست نشاندهگان و سرداران بزرگ کیانیان [ساسانیان] معرفی شده اند»<sup>۳۲</sup> او به نقل از اندرزنامه تنسر به طبقات چهارگانه موبدان، اسواران، دبیران و استریوشان اشاره دارد. وی در کتاب کیانیان نیز مفاهیم مشابهی را طرح می کند.<sup>۳۳</sup>

خانم لمبتون از قول ثعالبی می آورد که در

ایران باستان بزرگان املاک خصوصی از جمله پنج قسم سازمان جامعه ساسانی به شمار می آمدند؛ همچنان که دهقانان طبقه ای از زمینداران آن دوره شناخته می شدند. کمالین که عامل مالیات به نفع مالکان بزرگ و علیه مالکان کوچک مؤثر افتاد و به ظهور طبقه ای قدرتمند از مالکان زمیندار و رکود زمینداران خرده پا انجامید که به رده های پائین تر جامعه نزول یافتند.<sup>۳۴</sup> یعنی مجبور به واگذاری یا فروش اراضی خود به بزرگ مالکان شدند و خود به زارعان بی زمین پیوستند.

کلود کائن ایران شناس و اسلام شناس برجسته فرانسوی نیز معتقد است که در زمان پیروزی اعراب، توافق هایی که به عمل آمد، چه در ایران و چه در جاهای دیگر، حق مالکان بومی و محلی را در حفظ املاکشان تصریح و قید می کرد. البته شك نیست که دولت اسلامی، ساختار دولت ساسانی را به میراث برد که از جمله شامل املاک و اراضی متروکه ای بود که صاحبانش ورثه ای نیز به جای نگذاشته بودند.<sup>۳۵</sup> استاد صفا نیز معتقد است طبقات عالی ساسانی که سرداران سپاه از میان آنان بودند «و حکومت طبقاتی که از دیرباز در ایران وجود داشته و در دوره ساسانیان به شدیدترین صورتی در آمده بود، مایه افتراق طبقات اشراف و روحانیون از طبقه سوم یعنی پیشه‌وران و زارعان شده بود. تحمیلات دربار و اشراف بر مردم، خاصه در اواخر عهد ساسانی به حدی رسیده بود که تحمل ناپذیر می نمود»<sup>۳۶</sup>.

ابن بلخی می نویسد انوشیروان «بفرمود تا جز مردم اصیل صاحب معرفت را هیچ عمل نفرمودندی و منع کرد هیچ بی اصل یا بازاری یا حاشیه زاده دبیری آموزد و شرح آئینها و ترتیبهای او دراز است، و در کار خراج نظر کرد و آن را سخت بی ترتیب دید»<sup>۳۷</sup> دهقان ایرانی در املاک خود در بخش روستایی می زیست و بر روستاهای دیگری که در قلمروی اداره او بود، سرپرستی و سررشته داری می کرد و مالیات گرد می آورد. خانه او در

فضایی بزرگ قرار داشت که دیواری بلند آن را احاطه می‌کرد که کنگره بر سر آن نمودار بود به‌عنوان علامت مشخصه آن.<sup>۳۸</sup> اکثریت قریب به اتفاق محققان و مورخان متفق القولند که جامعه ساسانی یک جامعه اشرافی محض بوده و «فقط طبقات عالی» را نمایندگی می‌کرده یعنی اشراف و ملاکین باعث قوام دولت و پایه اصلی آن بوده و «استخوان‌بندی اجتماع و مرکز خصائص ملی و ادب و فرهنگ ایرانی بشمار می‌رفته‌اند».<sup>۳۹</sup> با ظهور اسلام دهگانان یکسره از میان نرفتند بلکه با ائتلاف با تازیان موقع طبقاتی خویش را حفظ کردند.

محمدی می‌افزاید «از آنجا که تعلیمات اسلامی با اصول طبقاتی و اشرافی سازش نداشت، طبقه نجبا و اشراف ایرانی هم پس از گذشتن یکی دو قرن از آغاز اسلام کم‌کم در طبقات دیگر مردم تحلیل رفته و به تدریج در قرنهای بعد از میان رفتند. ولی دهقانان که ایشان را به منزله تنه درخت اجتماع ایران محسوب داشته‌اند تا مدت‌های دیگر همچنان باقی ماندند».<sup>۴۰</sup>

ملایری تضاد میان فئودال‌ها و هرمز پسر انوشیروان را از قول ابن بلخی خوب نقل کرده است. زیرا هرمز در «عدل مبالغتها کرد بیش از اندازه چنانکه بزرگان دولت او از آن نفور شدند» یعنی تعدیل تضادهای طبقاتی با مخالفت و مقاومت زمینداران روبرو شد، زیرا او «در علم و عدل و هنرمندی به پدر اقتدا می‌نمود و رعایا را نیکو داشتی. اما بزرگان را و مردم اصیل را نتوانستی دید، و پیوسته بزرگان را می‌کشتی و مردم فرومایه را برمی‌کشیدی، چنانکه در مدت پادشاهی سیزده هزار کس از بزرگان کشته بود. پس همگان از او بترسیدند، و دشمنان او را از اطراف جهان برآغایندند تا از همه جوانب خروج کردند».<sup>۴۱</sup> مؤلف خود می‌افزاید بنا به گفته طبری تضاد طبقاتی میان بزرگان در اطراف بهرام چوبین... می‌توان دید که «بر روی هم شمشیر هم کشیده‌اند».<sup>۴۲</sup> بی‌دلیل نیست که زرین کوب می‌نویسد

«رژیم ساسانی به قدری در نزد عامه روستائیان و پیشه‌وران و اصناف اهل شهر، منفور شده بود که حتی مصیبت تهدید بیگانه هم حس وفاداری به آن را در کسی تحریک نکرد و شاید به همین سبب بود که در دفاع از آن رژیم هم روستایی‌ها و شهرنشین‌ها چندان علاقه و حرارتی نشان ندادند. فتوح اسلامی قدرت فئودالهای بزرگ و نجبای درجه اول را که منشاء عمده حق آنها همان حمایت حکومت وقت بود البته متزلزل کرد. اما طبقه دهقانان که با وجود تفاوت مراتب بین خود به هر حال در سلسله مراتب اجتماعی مقام آنها بلافاصله بعد از فئودالهای بزرگ بود تقریباً دست نخورده ماند و مثل دوره ساسانی در این اوان فتوح عهد عمر و عثمان دهقانان نماینده حکومت خلفا بودند، چنانکه کار عمده‌شان در دیه‌ها و قریه‌ها جمع‌آوری خراج بود و تحویل آنها به بیت‌المال».<sup>۴۳</sup>

در همین رابطه ملایری می‌آورد که «ویژگی عمده شیوه زندگی در ماوراءالنهر بر سیادت اشراف زمیندار استوار بود که دهگان یا دهقان خوانده می‌شدند. دهگانان خود را نگهبان معارف و موارث فرهنگی می‌دانستند» و «دهقان حکمران محلی و ملاک و آمر طبقه فیودالان است».<sup>۴۴</sup>

اشمیت می‌نویسد در آرامگاه اردشیر اول در نقش رستم سنگ نقش‌هایی در زمان ساسانیان در قسمت تحتانی اضافه شده که بهرام را نشان می‌دهد و دقیقاً با جنگ تن به تن شوالیه‌های اروپایی و نیزه‌کشی و دیگر آئین‌های جنگی شباهت دارد.<sup>۴۵</sup>

شوالیه‌های ساسانی همان طبقه اسواران بودند که سواره نظام را تشکیل می‌دادند و تازیان آنها را اساوره می‌نامیدند و از پرداخت مالیات معاف بودند. دیگر از طبقات هفتگانه که همین امتیاز را داشتند و از اعیان و اشراف دوران ساسانی بودند و سپوران را باید یاد کرد که اعراب آنها را «اهل البیوتات» می‌نامیدند به این دلیل که صاحب اموال و ثروت کلان بودند. همچنین آزادان که از طبقه حاکمه بودند و اسواران که

○ حکومت طبقاتی که از دیرباز در ایران وجود داشت، در دوره ساسانیان به شدیدترین صورت درآمده و مایه جدایی اشراف و روحانیان از پیشه‌وران و کشاورزان شده بود. تحمیلات دربار و اشراف بر مردم به حدی رسید که تحمل ناپذیر می‌نمود.

قشری از میان آنها محسوب می‌شدند.

### طبقات اجتماعی در دوره ساسانی

- اهالی ایران به چهار طبقه تقسیم می‌شدند:
۱. روحانیان - آثروان که موبدان یا مغان (از ریشه مَع پَت) بودند؛
  ۲. جنگی‌ها - آرتش تاران؛
  ۳. کارمندان دیوان - دبیران؛
  ۴. برزیگران و کسبه - واس تری یوشان و هتُخشان.

هر یک از این طبقات اجزا و اقشاری داشت مثلاً طبقه سوم شامل پزشکان و شعرا و ستاره‌شناسان می‌شد و قضات و خُدام روحانی جزو طبقه اول بودند. هر طبقه همچنین سرکرده و مهتری داشت مثلاً رئیس جنگاوران «ایران اسپه‌بند» بود و رئیس دبیران «ایران دبیربند» و بزرگ برزیگران را «واس تری یوشان بند» و بزرگ کسبه را «هتُخشان بند» می‌نامیدند.

«هیربذان هیربند» بعد از «موبدان مؤبند» قرار می‌گرفت و در اوایل سلطنت ساسانیان وزیر اعظم لقب «هزاربند» که به معنی رئیس هزار تن باشد داشت که از هخامنشیان به ساسانیان رسیده بود. تدریجاً این لقب جای خود را به «وزرگ فرماندار» (بزرگ فرماندار) داد. وی اختیارات بسیار داشت و همه امور کشور از زیر نظر وی می‌گذشت. وی زبان پادشاه و کشور بود در مذاکرات سیاسی یا دولت‌های بیگانه و سلاح کشور بود برای کوبش دشمن. از دیگر مقامات مهم، «ایران انبارک بند» یا انباردار کل بود و «آرگ بند» یا دژبان و قلعه‌دار بزرگ یا انبارک سالار.

سواره نظام سپاه را «اسپ وارگان» می‌خواندند و فرمانده آنها را «اسپ وارگان سالار» و مربی آموزشگاه سواره را «اندرز بند اسپ وارگان».

از طبقه جنگاوران یا آرتش تاران، باید دهگانان را نام برد که پس از اسپهبدان که گرد بودند، همچون واسال دارای اراضی و املاک

می‌شدند و از نجبا و اشراف کشور به‌شمار می‌آمدند. اینها در سواری و تیراندازی و کمان‌کشی و نیزه‌پرانی و شمشیرزنی و آداب و شگردهای جنگی ماهر بودند و در ملک خود زندگی می‌کردند و به هنگام جنگ برای خدمت حاضر می‌شدند. اما پاره‌ای از آزادان در دربار به خدمت مشغول بودند و به مقامات عالی‌ه گماشته می‌شدند. از جمله «وه ریز» (وه‌رز) حاکم یمن که از آزادان بود، مقام دهگان نیز داشت و در املاک و اراضی خود زندگی می‌کرد. از جمله وظایف دهگانان گردآوری مالیات بود. دهگانان را باید در واقع از قشر خرده مالکان به حساب آورد که واسطه میان اکثریت مردم و اشراف عالی‌ه به‌شمار می‌آمدند. اینها در واقع شوالیه‌های دوران ساسانی و به‌خصل جوانمردی و دلاوری و فتوت متخلق بودند. در زمان اردشیر پاپکان سوارانی در سپاه ساسانی بودند که «جان آپسپار» (جان‌سپار) نامیده می‌شدند.

سالخوردگان از پرداخت مالیات معاف بودند. برداشتن محصول ممنوع بود تا آنکه مأمور دولت میزان مالیاتی را که زارع یا مالک باید بپردازد معلوم کند. در املاک خالصه زارعان باید مالیات را می‌پرداختند و در املاک خصوصی مالکان موظف به پرداخت آن بودند و طبعاً در املاک خالصه، میزان مالیات بیشتر بود. در زمان قباد ممیزی مالیاتی را اصلاح کردند اما نیمه‌کاره ماند و در زمان انوشیروان آن را به پایان رسانیدند و جریب (گریب) که تقریباً معادل دو هزار و چهارصد ذرع مربع است با مساحتی اراضی دایره و حاصلخیز به‌عنوان واحد اندازه‌گیری و تعیین مالیات و با توجه به باروری اراضی مختلف تعیین گردید که از یک ششم برداشت تا یک سوم متغیر بود و مالیات به‌شکل نقدی پرداخت می‌شد، به قرار یک درهم برای هر جریب زیر کشت گندم و جو و هشت درهم برای موستان، هفت درهم برای یونجه، پنج ششم درهم برای برنج، و برای خرما و زیتون

○ شادروان  
 زرین کوب: رژیم ساسانی به اندازه‌ای در نزد عامه روستاییان و پیشه‌وران و اصناف منفور شده بود که حتی مصیبت تهدید بیگانه هم حس و فساداری به آن را در کسی تحریک نکرد.

مطابق با شمار اصله‌های درخت، مثلاً يك درهم برای چهار اصله درخت خرماي ایرانی یا شش اصله درخت آرامی و شش اصله درخت زیتون. مالیات را در چند قسط در طول سال جمع‌آوری می‌کردند که «سه مَرَك» نامیده می‌شد. باقی محصولات از مالیات معاف بود، و درخت‌های خرمايي که درون باغ کاشته شده بودند مشمول پرداخت مالیات واقع نمی‌شدند.

اصلاحات مالیاتی زمان انوشیروان خیلی مؤثر بود و باعث مسرت مردم شد؛ اگرچه نظام مالیاتی جدید هنوز معایب و نواقصی داشت اما نسبت به گزافی نرخ مالیات‌های سابق به رفاه مردم کمک کرد. همچنین مالیات‌های سرانه در زمان وی اصلاح شد و مالیات هر کس بر پایه درآمد و طبقه‌اش تخمین زده می‌شد و برای هر طبقه سرانه‌ای قرار داده شد. مثلاً افراد طبقه اول دوازده درهم مالیات سرانه سالانه‌اش بود، طبقه متوسط هشت یا شش درهم، بقیه مردم چهار درهم. نجبا و جنگاوران و مغان (موبدان) و دبیران و کارمندان دیوان و دربار و خدمه دفاتر سلطنتی از پرداخت مالیات معاف بودند. قضات ولایات ناظر بر امور مالیات و نحوه جمع‌آوری آن بودند، به شکایات رسیدگی می‌کردند و متعدیان را کیفر می‌دادند. کسانی که کمتر از ۲۰ سال یا بیشتر از ۵۰ سال عمر داشتند مشمول مالیات نبودند، و نیز گاهی مالیات‌های عقب افتاده بخشوده می‌شد، چنان‌که بهرام گور به هنگام جلوس بر تخت شاهی چنین کرد.<sup>۴۶</sup>

طبری می‌نویسد: «پیش از فرمانروایی خسرو انوشیروان پادشاهان ایران از هر کوره‌ای به اندازه آبیاری و آبادانی آن سه يك یا چهار يك یا پنج يك یا شش يك برداشت آن خراج می‌گرفتند و سرگزیت هر کس مالی معین بود. کواذ [قباد] پسر پیروز در پایان پادشاهی خود بفرمود تا دشت و کوه زمین‌ها را بیمایند و خراج را درست از روی اندازه آن بگیرند. این دستور بکار بسته شد اما کواذ پیش از پایان آن از این جهان برفت و پسرش خسرو بفرمود تا آن را بیایان برسانند و بفرمود تا خرما بنان و درختان

زیتون را بشمارند و نیز مردم را سرشماری کنند.»<sup>۴۷</sup>

طبقات دوره ساسانی با هفت خاندان و پنج طبقه مشخص می‌شد: ۱- شهرداران ۲- واس پوهران یا پسران خاندانهای آریایی قدیم ۳- وزرگان ۴- آزادان ۵- دهگانان. پس از استیلای عرب، سه طبقه اول از میان رفتند و دو طبقه آخر باقی ماندند. آزادان، احرار نامیده شدند و دهگانان تا استیلای مغول بودند و ملاکان را تشکیل می‌دادند.<sup>۴۸</sup> اسواران را در عربی اساوره می‌خواندند.

دولت ساسانی بر اساس شرایط منطقه‌ی هر خطه و خطه و زبان و فرهنگ آن شاهی داشت که حتی گاهی حق سکه زدن نیز داشتند، و تنها باید خراج می‌پرداختند و در جنگ شرکت می‌جستند و حکمرانی آنها موروثی بود، و شاه ساسانی شاهنشاه بود که بر تمامی آن شاهان برتری داشت مثلاً حکمران کابل کابلشاه بود و حکمران زابلستان زابلشاه، و حکمران خوارزم خوارزمشاه و...<sup>۴۹</sup>

در زمان ساسانیان شهر ری جزو اقطاع خانواده مهرا ن بوده و به هنگام حمله تازیان آخرین حکمران این خاندان که سیاوخش بن مهرا ن بن بهرام چوبین نام داشته دفاع سختی از آن شهر کرده و چون تازیان شهر را گرفته‌اند نعمان بن مقرن دستور داده است ارگ یا کهن دژ شهر را ویران کرده‌اند و به جای آن ساختمان تازه‌ای کرده‌اند و پس از آن که تازیان بشهر مستولی بوده‌اند باز حکمرانی از خانواده مهرا ن در حکومت ایشان شریک بوده‌اند، چنانکه تا سال ۷۱ هجری یکی از رجال خانواده مهرا ن در حکمرانی ری شرکت داشته است.<sup>۵۰</sup>

لشکریان ایران در جنگ‌های پیش از نبرد قادسیه، فرماندهی از خاندان مهرا ن داشتند.<sup>۵۱</sup> مردم قزوین نیز در سال ۲۴ تسلیم شدند و چون نمی‌خواستند جزیه بپردازند اسلام آوردند. نلدکه می‌نویسد شاهین که مصر و اسکندریه و مملکت نوبه را گرفت و طبق روایت طبری کلیدهای شهر اسکندریه را برای خسرو پرویز

○ سراسر تاریخ سده‌های میانه و نیز تاریخ باستان ما آکنده از تضاد و رقابت میان طبقات حاکم و حکومت مرکزی و شخص شاه است.

فرستاد، «یکی از چهار ساتراپ بزرگ مملکت بوده است.»<sup>۵۲</sup>

نفیسی می‌نویسد «شاهان ساسانی در مرزهای ایران در برابر بیگانگان طوایف مختلف ایرانی را استقلال داخلی داده و به فرمانروایی می‌گماشتند که ایشان را شاه لقب می‌دادند و خود را شاه شاهان می‌نامیدند که القاب و عناوین موروثی داشتند و در محل خود از حق سکه زدن برخوردار بوده و باید خراج می‌دادند، و هدایای نوروژی و مهرگانی بدربار می‌فرستادند و در جنگ با سربازان محلی خود شرکت می‌جستند و خود در مقام فرماندهی به جبهه می‌آمدند.»<sup>۵۳</sup>

نجبا که طبری آنان را اصطلاحاً «اهل البیوتات» خوانده، به نظر نلدکه «ظاهرأ فقط به معنی کسانی است که از خاندان نجبای خیلی والامقام بوده‌اند و شاید فقط هفت خاندان در این پایه بوده‌اند. در سنگ نبشته حاجی آباد این طبقه در ردیف دوم است و بلافاصله پس از شهریاران (پادشاهان تابع شاهنشاه) قرار دارد. در این سنگ نبشته پس از اهل البیوتات طبقه بزرگان می‌آید که پهلوی آن و چرکان Wacarkān است؛ پس از آن طبقه‌الاشراف است که پهلوی آن آراتان است. سنگ نبشته خود دلیل کافی است بر اینکه در اینجا نه با عناوین مبهم بلکه با درجات معین قدرت و مقام سروکار داریم.»<sup>۵۴</sup>

طبری در ذکر مکارم بلاش می‌نویسد: «بلاش پیوسته رفتار نیکو داشت و در آبادانی سخت می‌کوشید. نگرش نیک او در کارها تا بدان پایه بود که اگر می‌شنید خانه‌ای ویران شده و مردم آن... رفته‌اند خداوندی را که این خانه در آن بوده کیفر می‌داد...»<sup>۵۵</sup> و نولدکه در تعلیقه آن می‌نویسد: «مقصود از خداوند دهها و شهرهای کوچک باید نجبای کوچک زمین‌دار باشد که کم‌وبیش با دهقان یکی است. در کارنامه شهدا (جلد ۱، ۱۹۹/۱۶۶/۱۳۷/۷۶) این صاحبان دهها و شهرها دیده می‌شوند.»<sup>۵۶</sup>

یکی از اسلام‌شناسان می‌نویسد توسعه آغاز اسلام باعث شد که اقتصاد پولی و تجاری در خاورمیانه ترقی کند که به نوبه خود طی آن

روندهای فئودالی چیرگی یافت و بر جامعه نیمه عشیرتی غالب آمد.<sup>۵۷</sup> طبیعی است که در فئودالیسم غربی روابط پولی وجود نداشت و اقتصاد خودکفا حاکم بود، لیکن در فئودالیسم دولتی یا ناقص شاهد تجارت و شهرهای بزرگ و حکومت مرکزی مقتدر هستیم. لذا این سخن موریس داب که فئودالیسم را یک نظام جهانی می‌دانست، باکش و قوس‌هایی در مورد ایران باستان صدق می‌کند.<sup>۵۸</sup>

نفوذ موبدان که از طبقات حاکمه بودند به امور روحانی خلاصه نمی‌شد، بلکه داشتن املاک و «منابع ثروت هنگفت که از جریمه‌های دینی و عشر و بخشش‌ها حاصل می‌شد، در این امر دخیل بود. بعلاوه ایشان چنان استقلال وسیعی داشتند که دولتی در دولت تشکیل می‌دادند.»<sup>۵۹</sup> خسرو دوم که «تدبیر درست و سیاست عاقلانه‌ای نداشت»<sup>۶۰</sup> چون در اثر جنگ طولانی بارم شرقی «پیشنهاد صلح هر اکیوس را رد کرد، بزرگان لشکر ایران بر او شوریدند و او را به زندان انداختند و اندکی بعد کشتند.»<sup>۶۱</sup>

نظام الملک از والی‌ای در عهد نوشیروان سخن می‌گوید که از «گنده پیرزنی که زمینی داشت و ببرزگری داده بود تا می‌کشت» چون کوشکی می‌ساخت «زمینک او را بزور گرفت و در جمله باغ کرد.» و او از ملک مستغل و ضیاع و عقار «در خراسان و عراق و پارس و آذربایجان ده پاره و هفت پاره ملک و دیه و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه داشت و اسب و استرسی هزار و هزار و هفتصد غلام ترک و رومی و حبشی و چهارصد کنیزک.»<sup>۶۲</sup>

با این همه «راست است که موبدان و خاندانهای بزرگ اشراف و دهقانان و نجباء مقام محترم و نفوذی داشتند ولی برخلاف وضع حکومت اشکانیان و طرز اداره مملکت روم، قدرت سلطنت در ایران بحدی بود که نفوذهای دیگر در جنب آن ضعیف بود مخصوصاً اعتقاد عامه ایرانیان به اینکه سلطنت موهبت الهی است و جز با فرّه ایزدی به کسی نصیب نمی‌شود.»<sup>۶۳</sup> اما تدریجاً در نتیجه اختلال درونی، «کشور

○ آشفستگی اوضاع سیاسی و نظامی در دوران ساسانیان از هنگامی تشدید می‌شود که رأس طبقه حاکمه یعنی شاه با بدنه آن یعنی نجبا و اشراف که ستون فقرات سپاه هستند به تضاد و ستیزه می‌افتد.

داوری‌هایی که درباره او شده است گاهی از کینه او به بزرگان صاحب قدرت و گاهی از توجه به عنایت او به توده مردم سخن می‌گوید.<sup>۷۰</sup>

سراسر تاریخ سده‌های میانه و نیز تاریخ باستان ما از تضاد و رقابت میان طبقات حاکمه و حکومت مرکزی و شخص شاه مشحون است.

نقیسی می‌نویسد «در زمانی که تازیان به خیال تصرف ایران افتادند خاندان سلطنتی ساسانی بمنتهی درجه ضعف و گرفتار نفاق شده بود.»<sup>۷۱</sup> وی نیز همچون دیگر محققان به نفوذ و قدرت بی‌اندازه موبدان و دستگاه مذهبی زردشتی اشاره دارد که چگونه قباد را برداشتند، زیرا قباد به کمک مزدکیان در صدد بود قدرت موبدان در حکومت را کاهش دهد. موبدان انوشیروان را بر جای پدر نهادند و آنها بودند که لقب انوشیروان و دادگر به او دادند. صدوسی و یک سال پس از این واقعه باز موبدان و اشراف همدست شدند و خسرو دوم معروف به خسرو پرویز را از پادشاهی خلع کردند و به زندان فرستادند.<sup>۷۲</sup> و بنیاد دولت ساسانی را سست‌تر کردند و از آن پس در طول چهار سال از شش تا ۱۴ تن را نوشته‌اند که بر تخت نشستند.

طبری هیچ آگاهی درباره خصومت میان بهرام و پرویز به ما نمی‌دهد. می‌دانیم که رقابت و دشمنی در میان اعیان و اشراف و نجبا از یک سو و میان ایشان و پادشاه از سوی دیگر بالا گرفته، اما دقیقاً نمی‌دانیم که عوامل و علل آن چیست. فساد یک علت کلی است که طمع و رقابت را تشدید می‌کند، اما این کافی نیست. واقعاً چگونه است که طبقه‌ای به دست خویش عناصر متشکله‌اش را سست می‌گرداند؟ ناآگاهانه و جبری است؟ گلیم بختش پوسیده است؟ چگونه جرثومه فساد در رگ و پی و تاروپودش رخنه کرده و موربانه بر چوب وجودش افتاده؟ قتل هر مز به دست پسرش خسرو پرویز یا با موافقت ضمنی یا اشاره او و پس از چند سال قتل وی به دست پسرش شیرویه! اما به قول نلدکه «اوهم در آن عمل چندان اختیاری نداشته است.»<sup>۷۳</sup> این طبقه حاکمه بوده که می‌بریده و می‌دوخته است. در یورش برای تصاحب مصر و سوریه و غیره آیا فرصت طلبی

زیر نفوذ سپاهیان درمی‌آمد و هر سپهبد یا والی، ایالتی را که در تحت حکم او بود همچون تیولی ارثی می‌پنداشت، و لذا سرداران محلی نیرومند شده و سلطنت تضعیف گردید.<sup>۶۴</sup> آنچه در این امر دخیل بود، فشار و فساد خسرو پرویز و مالیات‌های سنگین وی بود که به هفتصد میلیون درم بالغ می‌شد. لذا در اواخر دوره ساسانی «امرای هر خطه از نجبای دهاقین ملاکین آنجا بوده و اوضاع ملوک الطوائفی برپا بود. نه قشون دائمی و نه مرکزی عمومی و نه مذهب رسمی وجود داشت.»<sup>۶۵</sup>

به همین دلیل نلدکه می‌نویسد در طغیان بستام که از فرماندهان اسواران و طبقه نجبا و حاکم خراسان بود «قسمت مهمی از نجبای طبقه بالا به او پیوستند» که «می‌توان از آنچه درباره دهقانان در این شورش گفته‌اند نتیجه گرفت که شاید طبقه پائین‌تر از نجبا به پادشاهی قانونی وفادار مانده بودند.»<sup>۶۶</sup> هر مز د بنا به قول نلدکه به «کم کردن قدرت اسواران زره‌پوش در برابر سپاهیان دیگر» (رده‌های پائین سپاه) نیز کوشید.<sup>۶۷</sup> بی‌مناسبت نیست که سرانجام فرمانده اسواران بهرام چوبین علیه وی و به نفع پسرش خسرو پرویز شورید و او را شکست داده کور کرد. زیرا به قول طبری هر مز «بسیاری از بزرگان را به زندان انداخت و از پایه و درجه‌شان بکاست. سپاهیان (پائین‌تر) را نیرو داد اما از قدرت اسواران بکاست.»<sup>۶۸</sup> نلدکه می‌نویسد «منشاء لقب بهرام چوبین که در هیاهوی تفرقه در سپاه کاری‌ترین زخم‌ها را به دولت ایران وارد کرد»، نامعلوم است.<sup>۶۹</sup> در واقع آشفتگی اوضاع سیاسی و نظامی از هنگامی تشدید می‌شود که رأس طبقه حاکمه یعنی شاه با بدنه آن یعنی نجبا و اشراف که ستون فقرات سپاه (اسواران) هستند در تضاد و ستیز می‌افتند. وضعی مشابه این در زمان قباد نیز پیش آمده بود که پادشاه به مزدکیان عنایت نشان می‌داده است. «هر مز د می‌خواست بر بزرگان و روحانیان [موبدان] فشار آورد و قدرت سلطنت را بالا ببرد و به همین جهت متوجه طبقات پائین‌تر گردید که البته نباید آن را به معنی مردم پست فرومایه گرفت...»

○ هر مز د بر بزرگان و موبدان فشار می‌آورد و به طبقات پایین‌تر نظر داشت. در داوریهایی که درباره او شده، گاه از کینه او به بزرگان صاحب قدرت و گاه از عنایت او به توده مردم سخن رفته است.

علت دیگر تعدد زوجات و حرمسراهای عریض و طویل بود که در زمان خسرو پرویز به نهایت رسید. وی و بهرام گور از نظر میزان همسران و کنیزکان ارقامی درشت به دوش می‌کشند. و نیز تعدد فرزندان که از مادرائی با نژادهای گوناگون بودند و با یکدیگر ناسازگار، دشواری ولایت عهدی و جانشینی را دوچندان می‌ساخت. نفیسی درباب دوگانگی در ایران ساسانی، این نفاق و شقاق را در میان طبقات دیگر نیز جاری می‌داند که مؤبدان و هیربدان و آذربدان در آن اختیارات نامحدود داشتند و مؤبدان مؤبد «حق هرگونه تغییر و تفسیر و جرح و تعدیل و نقض و ابرام و... در احکام مدنی یعنی زناشویی و ارث و مالکیت داشته و اندک اندک هرچه تمدن ساسانی بیشتر رسوخ می‌یافته بر قدرت و اختیارشان بیشتر افزوده می‌شد. ناچار مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آنها می‌شد بیزار می‌شدند و می‌کوشیدند که از زیر بار گران این ناملایمات خود را بیرون آورند. بهمین جهت در مقابل طریقه رسمی مزدیسنی زرتشتی که مذهب دولت و دربار بود و به آن بهدین می‌گفتند دو طریقه دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود یکی طریقه زروانیان[...]. و دیگر طریقه گیومرثیان[...]. هر دو با زرتشتیان مزدیسنی اختلاف شدید داشتند و بیشتر این اختلاف جنبه دشمنی به خود می‌گرفته است و بیگانگان از آن بهره‌مند می‌شده‌اند.

«از طرف دیگر، خانواده‌های هفت‌گانه و طبقات پنج‌گانه که پیش از این اشاره بدانها کردم و هر یک امتیازهای دیگر و مزایای دیگری داشته‌اند ناچار اندک اندک بنای رقابت و اختلاف را با یکدیگر گذاشته‌اند و هر یک به حدود و حقوق دیگری تجاوز کرده و قهراً در اواخر دوره ساسانی در میان طبقات مردم و عوامل دولت نیز نفاق سختی پیدا شده بود که ایشان نیز هر روز کشور را ناتوان‌تر می‌کرده و کار بدخواهان را آسان‌تر» می‌ساخته‌اند. یعنی آنها که با زرتشتیان ناسازگار بوده‌اند، یعنی قوم یهود، قوم نصاری و ارامنه که

به‌خاطر وضع مغشوش بیزانس بیشتر مؤثر بوده یا جاه‌طلبی آریستوکراسی ایران برای دست‌یابی به ثروت و مکنّت بیشتر؟ آیا دست‌یابی به راههای تجاری سوریه و بنادر مدیترانه در آن بیشتر دخیل بوده؟

این قهقرا و فساد در میان همه طبقات و اقشار و از جمله شهرداران و مرزبانان که ثغور و سرحدات کشور را می‌پاییدند نیز وجود داشته «و آنها هم بنوبه خود کشور را از پای در آورده و ناتوان می‌کرده و استیلای بیگانه را آسان‌تر» می‌ساخته‌اند.

نفیسی مهمترین علت آشفتگی و نابسامانی کشور را در قدرت بی‌اندازه مؤبدان ساسانی و مذهب زردشت می‌داند که در آن دستگاه حتی خود اردشیر بابکان «مؤبدزاده بود و به یاری روحانیان دین زردشت به سلطنت رسید و به هر وسیله که بود دین نیاکان خود را در ایران انتشار داد و چون پایه تخت ساسانیان بر پشتیبانی مؤبدان قرار گرفت از آغاز روحانیان نیروی بسیار در ایران یافتند و مقتدرترین طبقه ایران را تشکیل دادند و حتی بر پادشاهان برتری یافتند چنان که پس از مرگ هر پادشاهی تا از میان کسانی که حق سلطنت داشتند کسی را بر نمی‌گزیدند و به دست خود تاج بر سرش نمی‌گذاشتند به پادشاهی نمی‌رسید. به همین جهت است که از میان پادشاهان این سلسله تنها اردشیر بابکان پسرش شاپور را به ولیعهدی برگزیده است و دیگران هیچ یک جانشین خود را اختیار نکرده ولیعهد نداشته‌اند زیرا اگر پس از مرگشان مؤبدان مؤبد به پادشاهی وی تن در نمی‌داد به سلطنت نمی‌رسید.»<sup>۷۴</sup>

«در تمام این دوره پادشاهان همیشه دست‌نشانده مؤبدان بودند و هر یک از ایشان که فرمانبردار نبود دچار مخالفت مؤبدان می‌شد و او را بد نام می‌کردند چنانکه یزدگرد دوم که باتر سایان بدرفتاری نکرد و به دستور مؤبدان به کشتار ایشان تن درداد او را بزهاگر و بزهاگر نامیدند و همین کلمه است که تازیان ائیم ترجمه کردند، و وی پس از هشت سال پادشاهی ناچار شد مانند پدران خود باتر سایان ایران بدرفتاری

○ شادروان سعید  
نفیسی: مهم‌ترین علت آشفتگی و نابسامانی اوضاع در اواخر دوره ساسانی قدرت بی‌اندازه مؤبدان بود. آنان یزدگرد دوم را که دستور ایشان را نادیده گرفت و باتر سایان بدرفتاری نکرد و به کشتارشان تن درداد، «بزهاگر» و «بزهاگر» نامیدند.

«ساسانیان مکرر از ایشان کشتار کرده بودند» با خودشان هم نمی‌ساخته‌اند. آنها «خود را بیگانه می‌شمردند و دشمنی تژادی در میان پیدا شده بود» زیرا آنها از تژاد سامی بودند و «در استیلای تازیان بر ایران که ایشان بر سر راه واقع شده بودند منتهای یاری و یابوری با اعراب کرده و سبب عمده استیلای تازیان بر ایران ساسانی بوده‌اند.»<sup>۷۶</sup>

همچنین در ارمنستان «ساسانیان سیاست خشنی پیش گرفته بودند و به زور شمشیر می‌خواستند دین زرتشتی را در آنجا رواج دهند و ارمنیان در نتیجه همین فساد و خون‌ریزی‌ها قرن‌ها پایداری و لجاجت کرده» و همین امر کار بیگانگان دیگر و از آن جمله تازیانی را که بر ایران حمله بردند آسان‌تر کرد.

«سوم طریقه مانویست که در سال ۲۲۸ میلادی آشکار شده و به زودی در ایران پیشرفت بسیار کرده و چون طریقه بی‌بیرایه‌ای بوده و مانویان کوشش عمده در تصفیه اخلاق و تزکیه نفس و طهارت ظاهر و باطن داشته و جنبه عرفانی و تجرید خاصی به طریقه خود می‌داده‌اند و از میان همه مذاهب قدیم حس زیبایی‌پسندی و جمال‌پرستی و جستجوی رفاه و آسایش مادی و معنوی در آن بیشتر بوده است مردم ایران به سرعت فوق‌العاده بدان گرویده‌اند و کسانی که بدان ایمان آورده‌اند عقیده راسخ بدان داشته‌اند و با همه سخت‌گیریها که ساسانیان در برابر آن کرده‌اند نتوانستند آن را از میان بردارند.»

«چهارم طریقه مزدکیست که در حدود ۴۹۷ میلادی در ایران اعلان شده [...] و با آنکه مخصوصاً خسرو اول نوشین روان منتهای سخت‌گیری را با آنها کرده و همه را در جایی محاصره کرده و کشته است باز مزدکیان از میان نرفته و در ایران پنهانی زندگی کرده‌اند.» و بالاخره بوداییان که در شمال شرقی همسایه هند و چین بوده‌اند.<sup>۷۷</sup>

نفیسی همچنین نشان می‌دهد که تسر مؤبد مؤبدان در زمان اردشیر بابکان طی نامه‌ای از پادشاه طبرستان خواسته که به دین زرتشتی درآید و از کرتیر مؤبد مؤبدان در زمان شاپور اول که پس

از شاپور نیز مدتی بر سر کار بوده کتیبه‌ای «در نقش رجب و سرمشهد و کعبه زردشت باقیست و جزئیات اقداماتی را که بزور شمشیر برای انتشار دین زردشت در نواحی مختلف بکار برده است بیان می‌کند.»<sup>۷۸</sup> و همین کرتیر است که باعث می‌شود مانی به قتل برسد و پوستش را بکنند.

ازدواج با محارم و اقارب در دوره هخامنشی و ساسانی را هم باید در همین علاقه به انسجام طبقاتی دانست و حفظ ثروت و مالکیت و امتیازات طبقاتی در درون یک شبکه بسته که بعضی را وامی‌دارد نظام ساسانی را نوعی نظام کاستی بدانند. مشیرالدوله از دوره هخامنشی و نفیسی از دوره ساسانی نمونه‌های بسیاری از ازدواج میان خانواده‌های دربار و اشراف ذکر می‌کنند؛ چیزی که مؤبدان در حفظ و اشاعه آن تلاش می‌کرده‌اند و مزدکیان برای از میان بردنش قیام کرده بودند.

در همه این تحلیل‌ها، اگر نفیسی عمیق‌تر از اشپولر و کریستن‌سن نباشد، عقب‌تر هم نیست. فاعتبروا یا اولی الابصار!

در جنگ قادسیه به سال ۱۶ هجری، چهارهزار نفر از سواران دیلمی «به هموطنان دیگر خود خیانت کردند و به لشکر سعد و قاص ملحق گردیده ایشان را در گرفتن جلواء معاونت نمودند.»<sup>۷۹</sup> لذا تضاد درونی طبقات حاکمه را می‌توان به روشنی شاهد بود.

اشپولر می‌نویسد «اعراب در مناطق اشغالی نمی‌توانستند در مقیاس وسیع زمینهایی را به تملک خود در آورند، زیرا قدرت ضربتی سپاه، که همه چیز بدان بستگی داشت، لطمه می‌خورد. تحت چنین شرایطی می‌بایستی اعراب به خود بقبولانند که شهرها و مزارعی را که با زور به تصاحب درمی‌آوردند، به صاحبان آن واگذار کنند. زیرا که این روش از لحاظ اقتصادی مفیدتر بود.»

لیکن بطوری که ابن‌فندق<sup>۸۰</sup> و دیگران درباب اسکان اعراب فاتح نوشته‌اند، این ساکنان تازه‌وارد، از ملاکان بودند و غالباً بر سر اراضی مفتوحه بهتر و بیشتر به جان هم می‌افتادند.

دنباله دارد

○ نفوذ و قدرت موبدان در دوران ساسانی چنان بود که یک بار قباد را برکنار کردند و بار دیگر با اشراف همدست شدند و خسرو پرویز را به زندان افکندند و بنیان دولت ساسانی را سست‌تر کردند. در طول چهار سال پس از آن، بنا به نوشته‌ها، از شش تا چهارده تن بر تخت نشستند.



sky and T.Minorsky, Oxford University Press, London, 1928, Preface.

18. **Four Studies on the History of Central Asia**, Translated by V. Minorsky, Leiden, 1962, p.70.

19. W. Bart[h]old, **Mussulman Culture**, Translated by Shahid Suhrawardy, Calcutta, 1934, p.73.

20. **Ibid.**, p. 75.

21. Yuri Bergel "Barthold and Modern Oriental Studies", **International Journal of Middle East Studies**, Vol. 12, No. 80, Nov. 1980, pp.385-403.

22. R. N. Frye, "The Sāmānids", **The Cambridge History of Iran**, Vol. 4, Cambridge, 1975, p. 147.

23. -----, "The Rise of Sassanians and the Uppsala School", **Acta Iranica**, Vol. I, Deuxieme Serie, Tehran, 1975.

۲۴. مهدی قلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۹۱.

۲۵. تئودور نلدرکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۶.

۲۶. همانجا، ص ۵۶۲.

۲۷. همانجا، صص ۱۷۶-۱۵۳ و ص ۱۹۶.

۲۸. حسن پیرنیا، ایران باستانی یا تاریخ ایران قدیم، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۰۶، ص ۲۷۸ و ۳۱۲.

۲۹. نلدرکه، همانجا، ص ۴۵.

۳۰. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۴.

۳۱. وضع مردم، دولت و دربار در زمان شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۶.

۳۲. آرتور کریستن سن، کارنامه شاهان در روایات ایران باستان، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۵۰، ص ۲۸ و ۷۴.

۳۳. ترجمه ذبیح صفا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.

34. Ann Lambton, **Landlord and Peasant in Persia**, Oxford, 1953, p.3.

35. Claud Cahen, **op. cit.**

۳۶. ذبیح الله صفا، خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عهد صفوی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۹.

۳۷. فارسنامه ابن بلخی، به سعی و اهتمام و تصحیح

۱. تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی تهران، ۱۳۴۲، صص ۱۵-۱۶.

۲. همانجا، صص ۲۵-۲۶.

۳. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، به تصحیح علامه محمد قزوینی، بنیاد گیب، ج دوم. لیدن، ۱۹۲۴.

عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول (تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۷).

۵. به اهتمام پریمرز نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

6. Walther Hinz, "Māni and Kārdēr", **La Persia, Vel Medioevo**, Rome, 1971, pp. 485-499.

۷. اسکندریک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، طبع ابرج افشار، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۰ (در دو جلد).

۸. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، انتشارات دانشگاه، تهران ۱۳۴۵-۱۳۵۲ (در پنج جلد).

9. Geo Widengren, "Recherches Sur le Féodalisme iranien", **Orientalia Suecana**, Vol. V (1956), Uppsala, Sweden.

10. Claud Cahen, "Tribes, Cities and Social organization", **The Cambridge History of Iran**, vol. 4, R.N. Fryer (ed). Cambridge, 1975, p.305.

۱۱. شهر سمک، تهران، ۱۳۶۱، ص ۶.

۱۲. سمک عیار، (در پنج جلد) به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۹، ج اول، ص ۱۸۱.

13. Mohsen Zakeri, **Sāssānid Soldiers in Early Muslim Society**, Wisbaden, 1995, pp.13ff.

14. H. Katouzian, "The Aridisolated Society' a Mode of Long - Term Social and Economic Development in Iran," **International Journal of Middle East Studies**, Vol. 15, No.2 (May 1983).

۱۵. نگاه کنید به جامعه‌شناسی روستایی ایران، تألیف خسرو خسروی، انتشارات شبگیر، تهران، ۱۳۵۵.

۱۶. م.ر. آرونوا-ک. ز. اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، تهران، ۱۳۵۶، صص ۴۶-۴۷ (منقول از کتاب توسعه سرمایه‌داری در روسیه).

17. V. Barthold, **Turkestan down the Moghol Invasion**, Translated by V. Minor-

○ پس از استیلای عرب بر ایران، سه طبقه اول از طبقات پنجگانه دوران ساسانی یعنی شهرداران، فرزندان خاندانهای آریایی قدیم، و بزرگان از میان رفتند و تنها دو طبقه آخر که «آزادان» و «دهگانان» بودند باقی ماندند.

- tory and Institutions, Leiden, 1968, p. 218.
58. M. Dobb, **Studies in the Development of Capitalism**, N.Y., 1945.
۵۹. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱۲.
۶۰. غلامحسین صدیقی، جنبش های دینی، ص ۲۰.
۶۱. همانجا، ص ۲۹.
۶۲. سیاست نامه، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۰، صص ۴۳-۴۲.
۶۳. سیدحسن تقی زاده، از پرویز تا چنگیز، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲.
۶۴. کریستن سن به نقل از تقی زاده، همانجا، ص ۹ و صص ۴-۵.
۶۵. همانجا، ص ۴۱.
۶۶. نلدکه، همانجا، صص ۴۱۶، ۷۲۸ و ۷۳۴.
۶۷. نلدکه، ص ۴۱۶.
۶۸. همانجا، ص ۳۸۷ و نلدکه همانجا، ص ۴۱۷ و ۴۲۱-۴۲۰.
۶۹. همانجا، ص ۴۱۸.
۷۰. همانجا، ص ۴۱۵.
۷۱. نفیسی، تاریخ اجتماعی، صص ۱۵-۱۶.
۷۲. نلدکه، ص ۴۵۱.
۷۳. همانجا، ص ۴۲۹ و ص ۴۷۳.
۷۴. نفیسی، همانجا، صص ۱۸۱۹.
۷۵. همانجا.
۷۶. همانجا، ص ۲۱.
۷۷. همانجا، صص ۲۳-۲۲.
۷۸. همانجا، ص ۲۸.
۷۹. عباس اقبال آشتیانی، مجموعه مقالات، گردآوری و تدوین محمد دبیرسیاقی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۳۶.
۸۰. تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷، صص ۱۰۳-۱۰۱.
- گای لیستراتج و رینولد آلن نیکلسون، بنیاد گیب، کمبریج، ۱۹۲۱، ص ۹۳.
۳۸. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، انتشارات یزدان، تهران، ۱۳۷۲، ج اول، ص ۳۰۰.
۳۹. محمد محمدی ملایری، فرهنگ ایرانی، انتشارات توس، ۱۳۷۴، ص ۵۸.
۴۰. همانجا، ص ۶۰.
۴۱. محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ، ص ۳۲۱.
۴۲. همانجا، ص ۳۲۵.
۴۳. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان دلمیان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۵.
۴۴. حواشی عبدالحی حبیبی بر زین الاخبار گردیزی، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۰۲.
45. Erich Schmidt, **Persepolis**, Vol III, Chicago, 1964, Plate 48.
۴۶. حسن بیرنیا، ایران باستانی یا تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم تا انقراض دولت ساسانی، مطبوعه مجلس، تهران، ۱۳۰۶، ص ۳۸۶ تا ص ۳۹۶.
۴۷. نلدکه، همانجا، ص ۳۷۱.
۴۸. تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، ص ۴.
۴۹. همانجا، صص ۴-۵.
۵۰. همانجا، ص ۱۰۴.
۵۱. همانجا، ص ۸۹.
۵۲. نلدکه، همانجا، ص ۴۸۳.
۵۳. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، انتشارات بنیاد تهران، ج اول، ۱۳۴۴، ص ۱۲.
۵۴. نلدکه، همانجا، ص ۱۴۱.
۵۵. همانجا، ص ۲۱۱.
۵۶. همانجا، ص ۲۳۷.
57. S. D. Goitein, **Studies in Islamic His-**